

جایگاه قاعدهٔ «نفی سبیل» در سیاست‌های کلان نظام اسلامی

سيف الله صرامي*

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



برنامه ریزی و تعیین سیاست‌های کلی و راهبردی در عرصه‌های داخلی و خارجی از ضرورت‌های هر نظام حکومتی است. هر چند قانون اساسی به عنوان سند اصلی در هر نظامی در بردارندهٔ خطوط کلی هدایت و مدیریت جامعه است، اما سیاست‌های کلان، راهبردهای رسیدن به مقاصد و اهداف تعیین شده در قانون اساسی را تعیین می‌کند. از نگاه حقوقی، چرخ جامعه بر محور قوانین و مقررات عادی می‌چرخد، سیاست‌های کلی هدایت و فرماندهی چرخ‌ها را به عهده دارد و قانون اساسی مقاصد متوسط و عالی را تعیین می‌کند. بنابراین، سیاست‌های کلان نقش واسطه را میان قانون اساسی و قوانین عادی، و به طریق اولی، تصمیمات اجرایی خواهد داشت. این سیاست‌ها، بسان روح و اهداف قوانین، همواره نصب العین مجریان قانون هستند و تصمیمات آنها را در عرصهٔ حکومت و مدیریت داخلی

*. محقق حوزه.



جایگاه قاعدهٔ «نفی سبیل» در...

و خارجی جامعه هدایت و کنترل می‌کنند.

اینکه تشخیص سیاست‌های کلان در یک نظام اسلامی مشروع، به عهده کدام نهاد، دستگاه، شخص یا اشخاص است و با چه قابل تشخیص است، مباحث مهمی است که باید در جای خود صورت گیرد و موضوع بحث و بررسی این نوشتار نیست. آنچه در اینجا موضوع سخن است بررسی نقش یکی از قواعد معروف فقهی در تدوین سیاست‌های کلان در عرصه روابط خارجی نظام اسلامی است. این قاعده به قاعده «نفی سبیل» معروف است. پرسش اصلی این است که جایگاه و کارکرد این قاعده و ادله اقامه شده برای اثبات آن در سیاست‌های کلان نظام اسلامی در روابط خارجی و بین‌المللی کدام است؟ کارکرد این قاعده با آنچه امروزه به نام منافع ملی سرلوحه سیاست‌ها و تصمیم‌ها در عرصه روابط خارجی دولت‌ها اعلام می‌شود، چه نسبتی دارد؟



برای بررسی پاسخ پرسش اصلی، لازم است ابتدا قاعده نفی سبیل و ادله آن در میان قواعد فقهی مرور گردد، سپس جایگاه و کارکرد آن در سیاست‌های کلان نظام اسلامی بررسی شود. از رهگذر همین بررسی می‌توان نسبت آن را با منافع ملی مورد کاوش قرار داد. تعبیر «نفی سبیل» در عنوان قاعده برگرفته از قرآن کریم است: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۱ مشهور فقیهان از این قاعده همچون قاعده «لاضرر» جنبه سلبی و کنترل‌کنندگی نسبت به سایر احکام و قواعد فقهی برداشت کرده‌اند. همچنانکه در قاعده لاضرر مشهور بر آن است که احکام ضرری از سوی شارع مقدس جعل نشده است، در قاعده نفی سبیل نیز بر آنند که در روابط میان مسلمان و کافر هیچ حکم یا قاعده که در بردارنده هر نوع سلطه، برتری و امتیازی برای کافر نسبت به مسلم باشد، شرعاً جعل نشده است. برای مثال، با وجودی که طبق عمومات و اطلاقات ادله معاملات، معاملات اقتصادی با کافران جایز است، ولی در صورتی که معامله با کافر تملک بنده مسلمان را برای کافر نتیجه دهد، باطل است؛ زیرا تملک کافر نسبت به مسلمان از مصادیق بارز سلطه و چیرگی کافر بر مسلمان است^۲ مثال دیگر عدم ولایت پدران بر فرزند مسلمان است. در صورتی که پدری مرتد شود ولایت او بر فرزند صغیر



سلب می‌شود.^۳ بنابراین، از زبان برخی از فقها، قاعده نفی سبیل را این چنین تعریف می‌کنیم:

«مراد از قاعده این است که خداوند سبحان در تشریح احکام اسلامی حکمی را که به واسطه آن سلطه و برتری کافر بر مسلمان تثبیت گردد، جعل نکرده است.»^۴

◀ استدلال به آیه قرآن



برای اثبات و اعتبار قاعده نفی سبیل، به ادله اربعه (قرآن، سنت، اجماع و عقل) استدلال شده است. از آنجا که در این مورد استدلال به قرآن از درجه نخست اهمیت برخوردار است به گونه‌ای که عنوان قاعده هم از آن گرفته شده است، با تفصیل بیشتری به آن می‌پردازیم. محور اصلی استدلال به قرآن همان جمله‌ای است که قبلاً نقل شد. برای بررسی آن، همه آیه نقل می‌شود: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُم فَانَ كَان لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَ ان كَان لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَ نَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۵

سه واژه کلیدی قابل تأمل در آیه شریفه هست که به اختصار بیان می‌شود: «تربص» به معنای انتظار کشیدن همراه با گونه‌ای فرصت‌طلبی است تا در موقعیت مناسب به هدف رسیده شود.^۶ «استحواز» به معنای غلبه و دست یافتن است،^۷ که در اینجا به معنای غلبه در رأی و تحمیل نظریه به کار رفته است.^۸ «سبیل» به معنای راهی است که در آن سهولت و آسانی است و گاهی از حجت به سبیل تعبیر می‌شود.^۹ در معنای «سبیل» وقتی که با واژه «علی» - به معنای استعلا و بر ضد بودن - استعمال می‌شود، باید دقت بیشتری کرد. مفاهیم غلبه، سلطه، برتری و مانند آن، که در تفسیرهای مختلف آیه، به انحاء مختلف (از جمله به معنای حجت در مقابل کسی داشتن، که نوعی غلبه و برتری داشتن را در بر دارد) ذکر شده، از همین ترکیب دو واژه «علی» و «سبیل» به دست آمده است. این ترکیب در موارد دیگری هم در قرآن کریم به کار رفته است. از جمله: ﴿مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ﴾^{۱۰} و ﴿و لَمَنْ اتَّصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ﴾^{۱۱} و ﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ﴾^{۱۲}



اقوال مختلفی در تفسیر جمله ﴿لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ وجود دارد^{۱۳} برخی گفته‌اند: مراد آیه شریفه، نفی سبیل و سلطه کافران است بر مؤمنان در آخرت نه در دنیا. دلیل اصلی این قول ذکر قیامت در آیه: ﴿فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^{۱۴} است. برخی دیگر «سبیل» را در آیه شریفه به معنای حجت دانسته‌اند، با این توضیح که کفار هر چند از جهت عده و عده بر مسلمانان برتری یابند، در استدلال، منطق و حجت هرگز بر آنان پیروز و غالب نخواهند بود. کاربرد سبیل در معنای حجت که پیشتر گذشت، می‌تواند مستمسک این قول قرار گیرد. دسته سوم بر آنند که مراد از آیه نفی سلطه کفار است؛ به گونه‌ای که طی آن به طور کلی حیثیت و کیان مسلمانان از میان برود و آثار آن مضمحل گردد. مؤید این تفسیر روایتی است به نقل از صحیح مسلم که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند: «دَعَا رَبِّي أَنْ لَا يَسْلُطَ عَلَيْهِمْ عَدُوٌّ مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ فَيَسْتَبِيحُ بِيضْتَهُمْ»^{۱۵}.

دسته چهارم گفته‌اند: مراد این است که کفار از این جهت که کافر هستند سلطه‌ای بر مؤمنان از جهت اینکه مؤمن هستند ندارند؛ به این ترتیب که هر کجا کفار به مقتضای کفر خود عمل کنند و در مقابل؛ مؤمنان به مقتضای ایمان خود؛ یعنی دستورات اسلام عمل کنند، غلبه و پیروزی با مؤمنان است. به عکس، هر کجا کفار در جنگ‌ها، سیاست‌ها و علوم و فنون، مطابق سنن الهی عمل کنند ولی مؤمنان به مقتضای ایمان خود عمل نکنند، غلبه با کافران است.^{۱۶} مرحوم علامه طباطبایی نیز بعد از اختیار قول اول نوشته‌اند: ممکن است محل نفی سبیل را اعم از دنیا و آخرت بدانیم؛ زیرا مؤمنان مادامی که ملتزم به ایمان باشند بر کافران غالب هستند.^{۱۷}

دسته پنجم، فقیهانی هستند که جمله مورد بحث را دلیل قاعده معروف نفی سبیل قرار داده‌اند. در باور این فقیهان، ظهور جمله در این است که خداوند در عالم تشریح احکام، هیچ حکمی که مفاد آن مستلزم نوعی تسلط و برتری کافر بر مسلمان باشد جعل نکرده است.^{۱۸}

شیخ انصاری رَحِمَهُ اللَّهُ بر این باور خرده گرفته است. وی می‌گوید:

□ **أَوْلَا:** سیاق تعبیر [که با واژه «لَنْ آمَدَه»] تخصیص و استثنا را در حکم بر نمی‌تابد، در حالی که گفته‌اند اگر آیه دلالت بر قاعده داشته باشد، باید مواردی را از آن استثنا کرد؛ از جمله در



جایی که فروشنده بنده مسلمان به کافر، آزادی او را در عقد بیع شرط کند. بنابراین، با توجه به سیاق که قابل تخصیص نیست، باید آیه را به گونه‌ای معنا کنیم که قابل تخصیص نباشد.

□ **ثانیاً:** در جمله قبل، در همان آیه، سخن از حکم خداوند در روز قیامت رفته است، این جمله قرینه نفی سبیل در آخرت است نه در دنیا و در فضای تشریح.

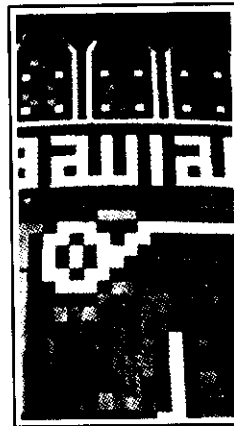
□ **ثالثاً:** در برخی از روایات نفی سبیل در این آیه نفی حجت کفار بر ضد مؤمنان تفسیر شده است.^{۱۹}

۵

حاصل درنگ نویسنده در آیه شریفه، با توجه به آنچه در تفاسیر، روایات، شأن نزول و لغت کاویده است و برخی از آنها در حد این مقاله اشاره شد و نیز با توجه به آیات قبل و بعد، آیه مورد بحث و زمینه کلی سخن در آنها، چنین است: سیاق آیات مورد نظر، ظاهراً و چنانکه مرحوم علامه طباطبایی در المیزان هم عمل کرده از آیه ۱۳۶ آغاز می‌شود و با آیه ۱۴۷ پایان می‌یابد.^{۲۰} این آیه به ترغیب و تشویق مؤمنان به عمل کردن و ملتزم شدن به مقتضای ایمان خود با تکیه بر خداوند سبحان و در نظر گرفتن خواست و راه او می‌پردازد ﴿یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله ورسوله و الكتاب الذی نزل علی رسولہ...﴾^{۲۱} بر اساس همین نکته است که به توصیف و مذمت رفتار منافقان می‌پردازد ﴿ان الذین آمنوا ثم کفروا...، بسر المنافقین...﴾^{۲۲} خصیصه عمده منافق این است که ایمان و اسلامش زبانی است و در رفتار و کردار به مقتضای ایمان و اسلام عمل نمی‌کند. از این رو، این آیات در برابر سمپاشی منافقان و در مقام محکوم کردن آنان و بیان مفاسد اعمال و عواقب کردار آنان است. محور سخن بر بیان این حقیقت است که عزت، سربلندی و پیروزی از آن خداوند - به تبع او - مؤمنان است ﴿فان العزة لله جميعاً﴾^{۲۳} بر خلاف رفتار منافقان که با طرح دوستی با کفار و مترصد بودن به اینکه ببینند پیروزی و فتح را کدامیک از مسلمانان یا کافران به دست می‌آورند تا با آنان دست رفاقت بدهند، آیات می‌گوید: فتح و پیروزی همواره از آن اسلام است؛ چرا که عزت همواره از آن خداوند است و هرگز مؤمنان را دلیل کافران نمی‌گرداند ﴿...و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً﴾ در چنین سیاقی بیان عزت و برتری تشریحی و در مقام قانونگذاری برای مؤمنان حدّ اقل مد نظر مستقیم نیست بلکه عزت تکوینی خداوند و مؤمنان است که می‌تواند

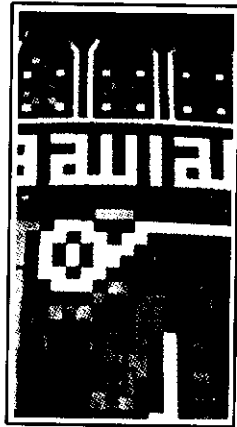


بیان آن به عنوان یک واقعیت، در برابر گمان و محاسبه منافقان از اوضاع، کارساز باشد و مؤمنان را به راه و هدف الهی خود دلگرم و مطمئن سازد. توضیح بیشتر و مفصل تر، ما را از سخن اصلی باز می‌دارد. غرض بیان سیاق و روال کلی این آیات است تا بتوانیم از رهگذر آن معنای نفی سبیل را در آیه مورد بحث به دست آوریم. بر اساس آنچه گفته شد، آیه نفی سبیل در معنای مطابقی و مستقیم خود نمی‌تواند دلیل قاعده فقهی نفی سبیل قرار گیرد. سیاق آیه مانند سیاق آیه نفی حرج نیست. در آنجا در مقام تشریح وضو، غسل و تیمم است و در ذیل آن می‌فرماید ﴿ما یرید اللّٰه لیجعل علیکم من حرج...﴾^{۲۴} در آنجا می‌توان آیه را بیانگر مستقیم یک قاعده فقهی - قاعده نفی حرج - دانست.



با کنار گذاشتن دلالت بلاواسطه آیه بر قاعده فقهی و استظهار بیان یک واقعیت در آن، مبنی بر اینکه خداوند کافران را بر مؤمنان مسلط نمی‌گرداند، این پرسش پیش می‌آید که مراد چه نوع سلطه‌ای است که در اینجا نفی شده است؟ روشن است که در دنیا سلطه کافر بر مؤمن، حدّ اقل در شکل غیر منطقی، ظالمانه و در مقاطع معین زمانی و مکانی نه تنها ممکن است بلکه واقع شده و می‌شود. در آیه شریفه نیز با وجود قبول این واقعیت و صحه‌گذاری بر آن، به نحوی ظریف و لطیف، فرموده است: خداوند کافران را بر مسلمانان برتری و تسلط نمی‌دهد، قبول این واقعیت با کاربرد «ان» شرطیه برای امکان پیروزی کافران بر مسلمانان، همچون کاربرد آن برای پیروزی مسلمانان بر کافران، اشاره شده است: ﴿فان کان لکم فتح من اللّٰه... و ان کان للکافرین نصیب...﴾ ظرافت هم - چنانکه مرحوم علامه طباطبایی نقل کرده -





در آن هست که از پیروزی مسلمین به «فتح» یاد کرده ولی از پیروزی کافران به داشتن «نصیب».^{۲۵} بنابراین، منظور از «نفی سبیل کافر بر مؤمن» این نیست که در نظام تکوینی این دنیا که هر کس و گروهی بر اساس مقدار تلاش، دانش، زیرکی، امکانات، استعدادها، عِدّه و عُده خود می‌تواند، حق یا باطل، بر دیگری یا گروه دیگر، به انحای مختلف سلطه پیدا کند، همواره و در هر شرایطی مؤمنان بر کافران پیروزند یا تحت هیچ نوع سلطه‌ای از سوی کافران قرار نمی‌گیرند. از اینجاست که هر یک از چهار احتمال دیگر از مجموع پنج احتمال پیش گفته در باره تفسیر آیه و یا احتمالات دیگر، قابل طرح است. به نظر نگارنده همه این احتمالات در چهارچوب بیان قرآنی «نفی سبیل کافر بر مؤمن» در سیاق یاد شده قابل گنجایش است.

نکته قابل توجه این است که احتمالات بالا در چهارچوب این بیان قرآنی منافاتی با هم ندارند و قابل جمع هستند. در حقیقت، در هر یک از این احتمالات گوشه و نمودی از نفی عزت و برتری حقیقی کافر بر مسلمان آمده است: عدم برتری کافر در آخرت که جای حق و حقیقت است و باطل در آن نیست، عدم برتری کافر بر مؤمن از منطق و حجت قوی معارف بلند اسلامی بر می‌خیزد، عدم برتری کافر که طی آن کیان و دودمان اسلام و مسلمانی از روی زمین برداشته شود و بالاخره عدم برتری کافر در صورتی که مؤمنان به مقتضای دین جامع و کامل خود ایمان داشته باشند و عمل کنند.



بر اساس توضیح و تبیین معنای آیه، در حد فهم نگارنده و فرصت این مقاله، گرچه آن را دلیل و بیانگر مستقیم قاعده فقهی



فقیه هنگام
استنباط احکام
نباید تنها به تک
تک ادله از جهت
سند، دلالت و جهت
دلالت نگاه کند،
نگاه‌های کلی و
کلان‌تر به
دیدگاه‌های
اساسی اسلام به
روابط مختلفی که
موضوع احکام
فقهی است نیز
مناسب، بلکه لازم
است.

در مقام تشریح نمی‌دانیم، اما نمی‌توان از درس آموزی تکوینی بیان بلند آن برای فقیه در مقام استنباط احکام و برای رهبران و مدیران جامعه اسلامی در مقام تشخیص و تعیین سیاست‌های کلان نظام اسلامی، چشم پوشی کرد. توضیح این درس آموزی برای فقیه در مقام استنباط ما را از چارچوب این مقاله خارج می‌سازد. اجمالاً و سر بسته، توجه نگارنده در این مقام به این نکته است که ممکن است بگوییم فقیه هنگام استنباط احکام نباید تنها به تک تک ادله از جهت سند، دلالت و جهت دلالت نگاه کند، نگاه‌های کلی و کلان‌تر به دیدگاه‌های اساسی اسلام به روابط مختلفی که موضوع احکام فقهی است نیز مناسب، بلکه لازم است. به نظر می‌رسد آیه شریفه مورد بحث، گرچه تشریح و جعل خاصی را در روابط میان مسلمانان و کافران ارائه نمی‌دهد ولی جهان بینی معینی را در این باره ارائه می‌کند. اما از جهت تعیین و تشخیص سیاست‌های کلان نظام حکومتی اسلام، درس آموزی آیه مورد بحث در باره روابط مسلمانان و کافران توضیح داده خواهد شد.

توضیح این مطلب دغدغه اصلی این مقاله است. اما زمینه لازم برای پرداختن به آن وقتی فراهم می‌آید که غیر از مراحل قبلی در این نوشتار دو مرحله دیگر را هم طی کنیم:

۱. نقل و بررسی فشرده‌ای از سایر ادله قاعده معروف به نفی سبیل.

۲. نگاهی کوتاه به ضوابط و چهارچوب کلی تشخیص و تعیین سیاست‌های کلان نظام اسلامی.

مرحله اول کمک می‌کند تا در کنار آیه شریفه نفی سبیل، سایر ادله فقهی متناسب با آن را هم در دست داشته باشیم و مرحله دوم زمینه‌ای را نشان خواهد داد که می‌خواهیم جایگاه ادله قاعده نفی سبیل را در آن معین کنیم. محور اصلی این ادله، در توضیح جایگاه مذکور آیه شریفه نفی سبیل است. همین جا تصریح کنیم که بیان این جایگاه



مترتب بر پذیرش همه این ادله برای اثبات قاعده فقهی معروف به نفی سبیل نیست. این ادله - چنانکه در مورد آیه شریفه گفته شد - اگر بر قاعده فقهی تشریحی هم دلالت نداشته باشد، درس و دیدگاهی مهم در باره روابط مسلمانان و کافران ارائه می‌کند.

◀ استدلال به روایات



پس از آیه شریفه، دلیل دیگری که برای اثبات قاعده نفی سبیل مورد استدلال قرار گرفته،^{۲۶} روایتی است که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: «الإسلام يعلو ولا يُعلى عليه...»^{۲۷} شیخ صدوق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ این روایت را برای استدلال بر عدم ارث کافر از مسلمان نقل کرده است.^{۲۷} در برخی جوامع روایی اهل سنت نیز روایت نقل شده است ولی واژه «علیه» در آن نیامده است.^{۲۸}

اما به نظر می‌رسد روایت مذکور، هم از جهت سند و هم از جهت دلالت برای اثبات قاعده نفی سبیل قابل خدشه است. از جهت سند به این لحاظ که مرسل است و راویان آن ذکر نشده، همچنین محرز نیست که دارای شهرت لازم نزد قدمای اصحاب بوده است تا بتوان به شهرت نقل آن اعتماد کرد؛ چراکه از جوامع روایی قدیمی، تنها در کتاب من لا یحضره الفقیه، نوشته صدوق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نقل شده است. همچنانکه صرف نقل یا ارسال صدوق نیز به نظر ما دلیل بر اعتبار روایت نمی‌شود. ظاهراً در صحیح مسلم و صحیح بخاری از مهم‌ترین کتاب‌های روایی اهل سنت نیز نقل نشده است؛ چراکه صاحب «کنز العمال» این دو را از منابع نقل این روایت ذکر نکرده است.^{۲۹} اما از جهت دلالت نیز ناظر بودن روایت به عالم تشریح و اینکه خداوند احکامی که به نحوی سلطه کافر بر مسلم را سبب شود، جعل نکرده است، نه به صراحت و نه به ظهور، محرز نیست. اگر فقط همین دو جمله موجود در روایت صادر شده باشد و قرینه لفظی یا حالی دیگری در میان نبوده باشد، بعید نیست که مراد برتری اسلام بر سایر ادیان - مطلقاً یا فقط ادیان آسمانی - باشد؛ در عقاید، اخلاق، احکام و



◀ استدلال به اجماع

۹

دلیل سوم برای استدلال بر اثبات قاعده نفی سبیل ادعای اجماع است.^{۳۰} در ردّ اجماع قابل استدلال گفته‌اند: گرچه چنین مفادی در موارد گوناگون فقه در فتاویٰ فقها مسلم است، اما نمی‌تواند اجماع کاشف از قول معصوم علیه السلام باشد؛ چرا که محتمل است فقها در فتاویٰ مذکور بر ادلّه دیگر، یعنی آیه شریفه، روایت مذکور یا دلیل عقلی اعتماد کرده باشند. در نتیجه اجماع موجود مدرکی یا محتمل المدرکیه محسوب می‌شود که باید با نظر کردن در مدرک آن حقیقت را به دست آورد.^{۳۱}

◀ استدلال به دلیل عقلی

دلیل چهارم بر اثبات قاعده نفی سبیل، دلیل عقلی قطعی است. در تقریر این دلیل نوشته‌اند: شرافت و عزّت اسلام مقتضی بلکه علت تامه است بر اینکه خداوند متعال در احکام و شریعت خود حکمی را که موجب هرگونه ذلت مسلمان در برابر کافر گردد، جعل نکرده است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^{۳۲} با این وجود چگونه ممکن است حکمی را جعل کند که سبب برتری و علوّ کافر بر مسلمان گردد؟ بدین ترتیب [و با توجه به مجموعه معارف و دستورات اسلامی در باره روابط مسلمان و کافر] می‌توان ادعای قطع و یقین کرد که حکم مجعولی در شریعت اسلام مقتضی تحقیر، پستی و ذلت مسلمان در برابر کافر وجود ندارد.^{۳۳} بدین ترتیب ادلّه قاعده فقهی نفی سبیل بر محور آیه شریفه نفی سبیل، همگی همخوان و متناسب بیانگر دیدگاه عزّت خواهانه اسلام برای مسلمانان در برابر کافران است. همین دیدگاه است که یکی از سیاست‌های مهم و کلان نظام اسلامی را در روابط میان مسلمانان و کافران رقم می‌زند.

۱۰

مدیریت هر جامعه‌ای تحت حکومت و نظام آن جامعه، بر محور سیاست‌های کلان نوشته یا نانوخته متناسب با آن می‌تواند گام‌های مثبت و حساب شده خود را به سوی اهداف

کتابخانه

سال هشتم / شماره چهارم

۱۰۶

خود بردارد. سیاست‌های کلان نظام بر پایه مصالح کلی که هر نظام حکومتی بر اساس قانون اساسی و آرمان‌های خود تعریف می‌کند تعیین می‌شود. از این جاست که در نظام اسلامی مسأله مهم ضوابط تعیین و تشخیص مصالح جامعه پیش می‌آید. پرداختن به این مهم به صورت تفصیلی و با جزئیات و ادله مربوط، این مقاله مختصر را از اهداف خود باز می‌دارد. اما در اینجا به اختصار و فهرست وار در حد نیاز این مقاله، به آن پرداخته می‌شود. پیشتر ضروری است توجه کنیم که مصالح کلان جامعه، همان مصالح ملی است که به ویژه در بعد روابط خارجی از آن به منافع ملی یاد می‌شود. سخن در این است که چارچوب کلی تشخیص و تعیین مصالح ملی در یک جامعه‌ای که بر اساس جهان بینی و شریعت اسلامی اداره می‌شود کدام است؟ بدیهی است این پرسش پس از فراغ از مباحث مبنایی تر در باره رابطه دین و حکومت، دین و سیاست، دین و جامعه، قلمرو دین و شریعت در اداره جامعه و... قابل طرح است. پیش فرض مسلم انگاشته این مقاله، که البته در جای خود نیز با توجه به مجموعه آموزه‌های اسلامی، تاریخ اسلام و سیره پیشوایان آن قابل اثبات است، قابلیت پاسخگویی دین اسلام به پرسش فوق است.

◀ چارچوب تشخیص مصالح در نظام اسلامی

نگارنده در پژوهش مفصل در باره «احکام حکومتی و مصلحت» در بخش ضوابط و چارچوب تشخیص مصالح جامعه در نظام اسلامی، چهار ضابطه را اثبات کرده است:^{۳۴}

- ۱- مصلحت در اهداف و خطوط کلی مورد نظر اسلام، در زمینه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... داخل باشد.
- ۲- با کتاب و سنت مخالفت نداشته باشد. روشن است که جمع میان این ضابطه و ضابطه پیش چنین می‌شود که مصلحت، هم به طور کلی داخل در مقاصد کلی اسلام و شریعت قرار گیرد و هم به طور جزئی، با قانونی از قوانین ثابت شریعت، برآمده از کتاب و سنت مخالفتی نداشته باشد.
- ۳- رعایت اهمیت - قانون اهم و مهم - در تشخیص مصالح به عمل آید.*

* قانون اهم و مهم که یک قانون اصول فقهی و مربوط به مرحله تراجم احکام است، پایه عقلایی دارد و در اینجا، هم درباره اجرا و امتثال احکام شرعی و قوانین حکومتی جریان دارد و هم در باره تأمین اهداف و خطوط کلی مورد نظر اسلام.



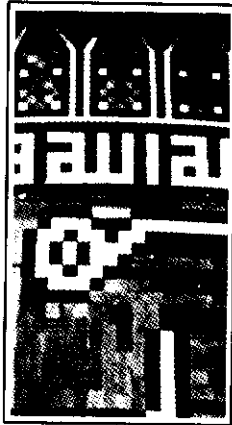


۴- رعایت دانش، خبرویت و تجربیات گرانبهای معارف بشری در تشخیص مصالح در عرصه‌های مختلف داخلی و خارجی به عمل آید. از این ضوابط، ضابطه اول، به دلیل ارتباط بیشتر و مستقیم‌تر با موضوع این مقاله، مقداری توضیح داده می‌شود، این ضابطه از تعبیری در آثار فقها و اصولی‌ها تحت عنوان «مقاصد عامه شریعت» اقتباس شده است.

مقاصد عامه در آن آثار شامل پنج عنوان کلی است که برای پوشش همه اهداف شریعت به کار می‌رود و عبارت است از مصالح دین، نفس - جان و حیات - عقل، نسل و مال. این عناوین و حصر آنها در پنج عنوان مذکور، در آیه یا روایتی به این شکل نیامده است، بلکه حاصل برداشت فقیهان است از مجموعه مصالح کلی و اساس شرعی که احکام بر پایه آنها بنا شده است. کاربرد این عناوین و تنظیم آنها به این شکل، در راستای تبیین استنباط احکام کلی شرعی بر اساس «مصالح مرسله» صورت‌گرفته است. اما عدم حجیت مصالح مرسله، چنانکه در جای خود مقرر است، به معنای رد بر احکام شرع در واقع و مرحله ثبوت بر آن مصالح کلی نیست. (چنانکه برخی از فقهای نامدار شیعه که مسلماً حجیت مصالح مرسله را قبول ندارند نیز به تقسیم کلی مصالح احکام شرع به پنج عنوان دین، نفس، عقل، نسل و مال صحنه گذارده‌اند.^{۳۵} البته می‌توان و بلکه ضروری است این مصالح کلی را با زبانی متکامل‌تر و روزآمدتر بیان کرد.

مصالح عامه را می‌توان ابتدا به دو حوزه «روابط داخلی» و «روابط خارجی» تقسیم کرد و البته این تقسیم و سایر تقسیم‌ها به معنای جدایی واقعی و در عمل این دو از هم نیست بلکه مصالح در شاخه‌های مختلف در هم تنیده و به هم مرتبط هستند؛ مثلاً مصالح فرهنگی بی ارتباط با مصالح اقتصادی نیست و این





دو جدای از مصالح سیاسی نیستند، همچنین مصالح داخلی و خارجی و همینطور....

به هر حال، برای کاربردی کردن ضابطه مذکور در تشخیص و تعیین سیاست‌های کلان اداره جامعه اسلامی در عرصه‌های داخلی و خارجی، لازم است کوشش‌های گسترده و عمیقی در متون دینی صورت گیرد و طی آن در هر یک از زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و... یک یا چند ارزش کلی که مقاصد اصلی دین در آن زمینه است به دست آید و مجموعه آنها به عنوان مقاصد عامه دین در نظام اسلامی معرفی گردد.^{۳۶} تعریف و تعیین این مقاصد در راستای فراهم کردن زمینه بهره‌گیری از ضابطه اول از ضوابط پیش گفته برای تعریف و تعیین منافع ملی یا مصالح ملی در نظام اسلامی انجام می‌گیرد. روشن است که آن مقاصد از ثابتهات و محکومات نظام اسلامی خواهند بود، اما تعیین منافع ملی - چنانکه پیشتر اشاره شد - فقط بر اساس همان یک ضابطه نیست بلکه سایر ضوابط نیز در آن دخالت دارند. همین دخالت است که متغیر بودن منافع ملی را در شرایط مختلف زمانی و مکانی می‌تواند رقم بزند؛ مثلاً قاعده مهم و مهم که یکی از ضوابط پیش گفته است، همین نقش را می‌تواند ایفا کند.

در اینجا لازم است بار دیگر تأکید کنیم که مسأله مرجع تشخیص منافع و مصالح ملی یا مرجع تشخیص مقاصد عامه و نیز مکانیسم‌های مناسب برای تشخیص آنها از حوصله و دایره موضوع این مقاله بیرون است، در اینجا تنها اشاره‌ای به ضوابط و چارچوب تشخیص مصالح شد.



اکنون زمینه لازم برای ارائه جایگاه قاعده نفی سبیل در



قاعده نفی سبیل را

به عنوان یک

قاعده فقهی با

کارکرد کنترل

کنندگی نسبت به

همه احکامی که

مربوط به روابط

مسلمان و کافر

می‌شود، حدّ اقل بر

پایه دلیل عقلی

قطعی پیش گفته

می‌توان پذیرفت.

سیاست‌های کلان نظام اسلامی تا حدودی فراهم است. ارائه این جایگاه متناسب با عنوان و پرسش اصلی این مقاله، بسان نتیجه‌گیری و نمردهی نهایی این مقاله از سوی خواننده محترم تلقی گردد:

□ **اولاً:** قاعده نفی سبیل را به عنوان یک قاعده فقهی با کارکرد کنترل‌کنندگی نسبت به همه احکامی که مربوط به روابط مسلمان و کافر می‌شود، حدّ اقل بر پایه دلیل عقلی قطعی پیش گفته می‌توان پذیرفت.

□ **ثانیاً:** اگر قاعده فقهی مذکور را هم نپذیریم ادله اقامه شده برای آن، بر محور آیه شریفه نفی سبیل جهان بینی و دیدگاه عزّت خواهانه‌ای را برای مسلمانان در روابط خود با کافران ارائه می‌کند. این دیدگاه به ویژه در برابر دیدگاه‌های برخاسته از ضعف ایمان یا نفاق و کفر پنهان، از سوی قرآن مورد تأکید قرار گرفته است.

□ **ثالثاً:** برتری تکوینی مسلمین در برابر کفار، حدّ اقل از جهت منطقی و آموزه‌های بلند و به تعبیر اسلامی «حجت»، از جهت اخروی و حقیقت واقعی و از جهت معارف و آموزه‌هایی که عمل به آنها عزّت آفرین است می‌تواند مقصد و هدف عامی را در راستای تعریف و تعیین سیاست‌های کلان نظام اسلامی، مشخص سازد. اگر تکویناً در جهات پیش گفته و هر جهت دیگری که بتوان با تأمل و تدبیر بیشتر به دست آورد، مسلمانان بر کفار عزّت و سربلندی دارند طبعاً باید سیاست‌های کلان نظام اسلامی در عرصه روابط خارجی و بین‌المللی با کافران در راستای همین سنت و تکوین الهی که در قرآن با لسان تمجید از آن یاد شده و منافقان و ضعیف‌الایمان‌ها به دلیل کم‌توجهی به آن مورد مذمت قرار گرفته‌اند، تعریف و تعیین گردد.

□ **رابعاً:** به طور مشخص عزّت و سربلندی مسلمانان در کشور اسلامی، در حوزه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی



عزت و سربلندی
مسلمانان در
کشور اسلامی، در
حوزه‌های مختلف
فرهنگی، سیاسی،
اقتصادی
و... متناسب با
عزت تکوینی یاد
شده برای اسلام و
مسلمانان، یکی از
مصالح یا مقاصد
عام و کلی است که
باید در تعیین
سیاست‌های کلان
نظام اسلامی در
عرصه روابط
میان مسلمانان و
کافران مد نظر قرار
گیرد.

و... متناسب با عزت تکوینی یاد شده برای اسلام و مسلمانان، یکی از مصالح یا مقاصد عام و کلی است که باید در تعیین سیاست‌های کلان نظام اسلامی در عرصه روابط میان مسلمانان و کافران مد نظر قرار گیرد. بدیهی است مصالح عام؛ چنانکه پیشتر گفته شد، ضابطه نخست از ضوابط تشخیص مصالح نظام است. سایر ضوابط مانند رعایت قانونِ اَهم و مهم، رعایت کارشناسی و خبرویت در فهم و به دست آوردن مصالح ریز و درشت نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

□ **خامساً:** برای تشخیص منافع یا مصالح ملی در مقاطع مختلف زمانی و مکانی کاربرد همه ضوابط پیش گفته در تشخیص مصالح نظام لازم است. از همین جاست که نسبت میان منافع ملی و ادله قاعده نفی سبیل بر محور تفسیری که از آیه شریفه نفی سبیل ارائه شد روشن می‌شود: عزت و سربلندی مسلمانان در برابر کافران یکی از اصول ثابت نظام اسلامی است که از آن به عنوان یکی از مقاصد یا مصالح عام یاد می‌شود. اما این اصل ثابت باید همراه با سایر ضوابط تشخیص مصالح و منافع ملی دیده شود تا بهره‌گیری از آن و گام برداشتن در جهت تحقق آن همراه با واقع‌نگری، پویایی و عقلانیت باشد.

□

◀ پی‌نوشت‌ها

۱. نساء: ۱۴۱
۲. شیخ انصاری، المکاسب، ط قدیم، ص ۱۵۸
۳. بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۷۳ و فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۲۵۰
۴. بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۶۲
۵. نساء: ۱۴۱
۶. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن.
۷. همان.
۸. مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۲۸
۹. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن.



۱۰. توبه: ۹۱
۱۱. شوری: ۴۱
۱۲. شوری: ۴۲
۱۳. این اقوال را در این منابع ببینید: طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۲۸؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۱، ص ۸۳؛ ابن عربی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۶۴۰؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۴۸۷؛ قرطبی، الجامع الاحکام القرآن، ج ۵، ص ۴۱۹؛ رشید رضا، المنار، ج ۵، ص ۴۶۶؛ طباطبائی، المیزان، ۵، ص ۱۱۶؛ مراغی، تفسیر المراغی، ج ۴، ص ۱۸۵؛ زحیلی، المنیر، ج ۵، ص ۳۲۵
۱۴. المیزان، ج ۵، ص ۱۱۶
۱۵. زحیلی، المنیر، ج ۵، ص ۳۲۵
۱۶. رشید رضا، المنار، ج ۵، ص ۶۶
۱۷. المیزان، ج ۵، ص ۱۱۶
۱۸. بجنوردی، القواعد الفقهیه ج ۱، ص ۱۵۷
۱۹. شیخ انصاری، المکاسب، ص ۱۵۸. برای دیدن روایت مورد نظر نیز بنگرید: شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰۲، باب ۴۶: «ما جاء عن الرضا علیه السلام في وجه دلائل الاثمة عليه السلام و الرد على الغلاة و المفوضة لعنهم الله».
۲۰. البته نمی توان ارتباط ما قبل آیه ۱۳۶ و ما بعد ۱۴۷ را هم مطلقاً منکر شد، چنانکه نمی توان همه آیات مورد اشاره را مربوط به یک موضوع دانست و این مربوط به شیوة قرآن می گردد که اینجا جای توضیح آن نیست.
۲۱. نساء: ۱۳۶
۲۲. نساء ۸-۱۳۷
۲۳. نساء: ۱۳۹
۲۴. مائده: ۶
۲۵. بنگر به تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۱۱۶
۲۶. بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۵۹ و فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیه، ص ۲۳۷
۲۷. من لا يحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴
۲۸. کنز العمال، ج ۱ صص ۶۶ و ۷۷ و نیز بنگرید مدرک پیشین پاورقی مصحح.
۲۹. کنز العمال، ج ۱، صص ۶۶ و ۷۷
۳۰. بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۵۹ و فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیه، ص ۲۳۷
۳۱. همان.
۳۲. منافقون: ۸
۳۳. بجنوردی، القواعد الفقیه، ج ۱، ص ۱۶۱ و فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیه، ص ۲۴۱
۳۴. سیف الله صرامی، احکام حکومتی و مصلحت، ص ۲۱۳ به بعد. در این منبع ضابطه پنجمی هم بحث شده که چون مربوط به محدوده مصلحت می شود، در اینجا ذکر نشد.
۳۵. بنگرید: شهید اول القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۳۸
۳۶. بنگرید: احکام حکومتی و مصلحت، ص ۱۱۴

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

